

فرهنگ ایرانی در مواجهه با مدرنیته

جعفر مرادیان^۱، داود جمینی^۲، نجم‌الدین گیلانی^۳

چکیده

یکی از پیامدهای مدرنیته کردن جوامع، تأثیر مخرب تکنولوژی و ساخته‌های دست بشر است که ارزشی بالاتر از انسان پیدا می‌کنند و انسان در مرتبه‌ای که توسط آن دست خوشی قرار می‌گیرد. در این میان هویت انسانی به استفاده از امکانات و تکنولوژی معنا پیدا می‌کند که بر این اساس آگاهی انسان نسبت به ممنوع خود را به توهمی وابسته به تکنولوژی تبدیل می‌کند. به عبارتی تکنولوژی معیار تمدنی و ترقی افروزی شود که به نوبت وارگی کسب یا شی گشتگی گفته می‌شود. ایران نیز که جامعه‌ای نیمه سنتی است، در مقابل دنیای صنعتی قرار می‌گیرد و ناچار به پذیرش این حرکت می‌شود. به موجب این پذیرش، جامعه به سمتی پیش برده می‌شود که یک ایرانی امروزی دائماً در تقابل هویت بخشی به خویش، به سمت مدرنیته کردن خود قدم بر می‌دارد و به عبارتی به سمت شی‌وارگی انسانی قدم بر می‌دارد. سوال این پژوهش عبارت است از اینکه چه پیامدهایی در مواجهه با مدرنیته شدن جامعه ایران که به سمت تکنولوژی زدگی شدن قدم بر می‌دارد و چگونه می‌توان از پیامدهای این شی‌وارگی انسانی جلوگیری نمود. هدف از این پژوهش بررسی ابعاد مدرنیته کردن ایران بر ساختار اجتماعی ایران اسلامی و جلوگیری از صنعت‌زدگی فرهنگی در جامعه ایران می‌باشد. با بررسی چالش‌های پیش‌رو به راهکارهایی ارائه شده و از پیامدهای مخرب شی‌گشتگی ایرانیان جلوگیری نموده است.

واژگان کلیدی: تکنولوژی، شی‌گشتگی، بُت‌وارگی شی، تحلیل انتقادی، هویت ایرانی - اسلامی.

۱- کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی دکتری جغرافیای دانشگاه اصفهان

۳- دکترای تاریخ و پژوهشگر فرهنگ و ادب

مقدمه

مفهوم مدرنیته و تجدد با مفهوم مدرنیزاسیون و نوسازندگی تفاوت دارد. مدرنیته و یا تجدد دگرگونی بر تغییرات نگرشی و ارزشی و فرهنگی دارد. در حالیکه مدرنیزاسیون بمعنی شیوه تازملائی در روابط تولیدی دایر کردن است. مریژولون، همچون، دگرگونی، دگرگونی بر نوسازی و مدیریت علمی در اداره سیستم های جامعه دارد. استفاده از پیشرفتهای فن آوری و تکنیکی، وجه دیگری از مفهوم مدرنیزاسیون است. تکنولوژی به معنای دانش فنی، روش فنی، زبان فنی و صنعت است. تکنولوژی واژه مرکبی از تکنیک (Technic) و لوژی (logy) می باشد. لوژی از لوگوس (Logos) به معنای عقل گرفته شده است، بنابراین تکنولوژی علم است، یک نحو تفکر است، یکنوع عقلانیت است. امکان ندارد که تکنیک در جایی بدون هیچگونه شرایط و مقدماتی پیدا شود و رشد نماید بلکه از جمله شرایط و مقدمات پیدایش تکنیک، تفکر و عقلانیت فنی است، و مثل یک ارگانیسم و یک ماشین منظم و مرتب و هماهنگ و راحت کار می کند تا راه توسعه هموار گردد (داوری اردکانی، ۱۳۸۴). اما شاید در هیچ دوره ای از تاریخ پر فراز و فرود تمدن بشری، مانند عصر کنونی، مباحث مدرنیته کردن و نوع برخورد تمدنها با آن و تأثیرات مدرنیته بر جوامع بشری تا بدین حد، احساس نشده باشد و دلیل این مدعا نیز آنکه علم و تکنولوژی، سیطره و هژمونی خود را بر تمامی شئون زندگی و حیات بشری گسترانده است و فقدان نظر جامع در مورد ارتباط نوع نگاه انسان به تکنولوژی و جایگاه انسان در جامعه مکانیکی به وضوح ناهنجاریهایی را در این دوران به منصه ظهور گذاشته است. مدرنیته با ورود به خود به سرزمینهایی که دارای تمدنهای غنی تاریخی و فرهنگی هستند باعث چالشها و تناقضاتی می شود که در پی آنها زندگی بشری تأثیر می گذارد و انسان را مانند یک شی که خالی از روابط انسانی است تبدیل کرده در حالی که جامعه سنتی با فرهنگ خاص خود، با این موضوع خود را در تعارض می بیند و به جای هضم تکنولوژی در فرهنگ دیرینه خود، آن را در تعارض و به جنگی ناخواسته روی می آورند. از این رو است که مدرنیته و دستاوردهای شگفت و شگرف بشری در بینش، نگرش و طرز تلقی ما از انسان، اخلاق، جامعه، حکومت، سیاست و مفاهیم اساسی حیات اجتماعی بسان آزادی، عدالت، حقوق، امنیت، و ... تغییر عملی و کلی داده است. اما نکته مهم در این باب تکنولوژی فرصتهایی نیز را پدید می آورد که در عرصه جهانی شدن می تواند زبان مشترک و حلقه وصل بین تمدنها و فرهنگهای مشترک باشد و دارای محاسنی نیز می باشد. بر مبنای مطالعات انجام شده ایران در تولید صنعتی و مدرن شدن از

جایگاه پایینی برخوردار است و بیشتر وارد کننده تکنولوژی است (متولی و همکاران، ۱۳۸۲؛ قانع‌راد، ۱۳۸۳). با این توصیفات، سوال مطرح در این پژوهش اینکه، پرداختن به نوع برخورد ایرانیان که فرهنگ ایرانی - اسلامی را در تار و پود خود دارند، با تکنولوژی وارداتی که ثمره مدرن شدن است که در پس خود نوعی فرهنگ غربی را می‌پروراند از مسایل مهمی است که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود. در پاسخ به این پرسش مقاله دارای طرح استراتژیک است که ابتدا به کالبد شکافی مشکلات مدرنیته غربی که برآمده از تکنولوژی محوری و تکنولوژی زدگی است می‌پردازد و در انتها سعی در ارایه بدیلی که بر آمده از فرهنگ ایرانی - اسلامی است بر می‌آید.

دیدگاه اندیشمندان غربی در رابطه با آثار مدرنیته شدن بر جامعه و فرهنگ

بحث از تأثیرات مدرنیته و تکنولوژی بر زندگی مردم و بازتاب آن بر فرهنگ جوامع غربی از مدتها پیش که آثار سوء آن هویدا شد، میان محققان و پژوهشگران به شورا گذاشته شده است که در این بخش به چند مورد از آن اشاره می‌گردد.

۱- وبر

وبر به عنوان پیشتازان اندیشمندان غربی که به مسایل صنعتی شدن و تأثیرات آن بر جوامع غربی به کنکاش پرداخته به مسایل حائز اهمیت اشاره نموده است؛ برای وبر جامعه صنعتی غربی تحت سیستم هدف جوئی قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نضج پیدا کرده است: یعنی مدیریت ذاتی این سیستم (جامعه صنعتی) عقلانی است: یعنی اقتدار و استیلا بوروکراسی این مدیریت؛ سلطه شیء بر بشر را تحقق می‌بخشد و به عبارتی ساده تر وسایل تکنیکی عقلانی و مستقل و مصون از تأثیر ارزش‌ها، جدائی بشر از وسایل تولید، و تابعیت بشر از جبر و کفایت تکنیکی را به وجود می‌آورد. در چنین محیطی اینجا ماشین و ابزار تصمیم می‌گیرد، ولی ماشین جمود و بی روح غول منجمدی است که قدرت غلبه بر بشر را دارد: چرا که دارای قدرتی است که بشر را مجبور به اطاعت و بندگی می‌کند. عقلانیت تکنیکی نظری نیز تبدیل به عقلانیت سیاسی مادی می‌شود (توبیگن^۱، ۱۹۴۲).

۲- مارکس

کارل مارکس با ارایه نظریه مراحل تاریخ خود به نقد و پوشش جامعه صنعتی زده پرداخت؛ در این نظریه تاریخ بشر را به چهار دوره: ۱- کمون اولیه ۲- برده داری ۳- فئودالیسم ۴- سرمایه داری تقسیم می کند. البته مرحله پنجم هم وجود دارد که مرحله سوسیالیسم می باشد که مربوط به آینده (نسبت به زمان مارکس) است. در هر یک از این دوره های تاریخی بین دو گروه یا دو "طبقه" از انسانها "تضاد" وجود دارد و این تضاد به همراه دگرگونی در ابزار تولید^۱ به تبع آن دگرگونی مناسبات تولیدی^۲ به عنوان عوامل زیربنایی همان عواملی هستند که باعث تکامل جامعه بشری و انتقال از دوره ای به دوره دیگر می شوند. در دوران برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری تضاد به ترتیب میان برده ها و برده داران، فئودال ها و سرف ها (ارباب و رعیت) و بورژواها و پرولترها است. هر چند در این نظریه هر مرحله نسبت به مرحله پیشین پیشرفته تر است، اما به هر حال در هر یک از این مراحل بروز تضاد میان دو طبقه اجتناب ناپذیر می باشد و این تضاد به نوبه خود به شکل جبری منجر به انقلاب در پایان مرحله سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم خواهد شد. شکل نخست که کمون اولیه نام دارد مربوط به دوره ای است که در آن انسانها به صورت دسته جمعی زندگی می کردند. تولید محدود به شکار و جمع آوری گیاهان می شد و عملاً مالکیتی در آن مطرح نبود. دوره دوم مربوط به نظام برده داری است که در آن ماهیت ابزار تولید که زور بازوی انسان برای شکار است منجر به این می شود که دسته ای از انسانها دسته ای دیگر را به عنوان برده به کار بگیرند. در مرحله سوم با تحول در ابزار تولید و اختراع ابزاری مانند گاواهن و خیش و... و به تبع آن استفاده بیشتر از زمین و وابستگی هرچه بیشتر تولید به زمین که از آن به عنوان انقلاب کشاورزی یاد می شود مناسبات تولیدی نیز دگرگون شده و تاریخ وارد مرحله سوم خود می شود که از آن به عنوان دوره فئودالی یاد می شود. مرحله چهارم از تحول ابزار تولید و تکنولوژی و به تبع آن تکامل جامعه بشری با ایجاد کارخانجات صنعتی در اطراف شهرها و مهاجرت ساکنین روستاها به شهرها آغاز می شود و نقطه اوج آن انقلاب صنعتی و انقلاب علمی است. در این مرحله نیز دو طبقه وجود دارد: بورژواها و پرولترها. سرانجام نظام سرمایه داری نیز به زعم مارکس به صورت قهری و با انقلاب پرولتری سرنگون شده و طبقه پرولتاریا در حکومتی زیر عنوان دیکتاتوری پرولتاریا

1 - means of production

2 - mode of production

قدرت را در دست گرفته و اختلاف طبقاتی و کلیه مظاهر استثمار فرد از فرد را از میان بر خواهد داشت و با ایجاد نظام سوسیالیستی بشریت را از تضادهای نظام سرمایه داری رها می‌سازد. در این نظام از هر کسی به اندازه توانش انتظار کار می‌رود و به هر کسی به اندازه نیازش داده خواهد شد (زیباکلام، ۱۳۸۳).

از نظر مارکس، پیشرفت تکنولوژی مورد توجه جهان سرمایه داری، بهبود سطح زندگی، ایجاد تحولاتی در متمدن ساختن جوامع ابتدایی، ارائه خدمات مدرن شهری، حمایت از روستائیان برای بهبود زندگی، تأمین حداقل رفاه و ... از عناصر مثبت نظام سرمایه داری است (دادگر، ۱۳۸۳). اما تأثیرات منفی نظام سرماییداری برآمده از جامعه صنعتی را شامل موارد زیر می‌داند:

۱. مهم‌ترین دستاورد مارکس را شناخت سرمایه و تکنولوژی چون نیرویی خودمختار می‌داند که اراده و اعمال سوژه‌های انسانی را به انقیاد می‌کشد.

۲. سرمایه داری، نظام بهره‌کشی از کارگر و بیگانگی او از محصول کار خود است؛ زیرا کارگران و پرش‌کار کود خرد لو بست نزد، و تبطلا موضوع ملر کارزدست لی مهد دو خود تبدیل به «شیء» می‌شوند؛ ثانیاً توانایی هایشان را از طریق کارشان بروز نمی‌دهند و نیازهای اساسی انسانی را از طریق فعالیت تولیدی برآورده نمی‌سازند و کار را همچون فعالیتی اجباری و نه آزادانه تجربه می‌کنند.

۳. رقابت سرمایه داران، به نوآوری دائمی در فن آوری و بهره‌وری منجر می‌شود که این خود باعث افزایش سرمایه ثابت که به سرمایه گذاری بی‌سایه تولید تولید ملام خعلق تزد دو کاهش سرمایه متغیر می‌گردد که صرف تملک نیروی کار می‌شود. در این جریان، ارزش کارگر با وجود نقش اصلی او در ایجاد ارزش اضافی تولید، کاهش می‌یابد. و این باعث بهره‌کشی بیشتر از کارگر از طریق کاهش دستمزد و افزایش زمان و سرعت کار می‌گردد (بریتون، ۲۰۰۵).

اما مارکس در برابر مشکلات پیش رو جوامع صنعتی راه حلی ارایه می‌دهد؛ مارکس برای غیر استثماراری شدن جامعه صنعتی، پس از توسعه لازم‌البدایه، له بامعه حج لاجلام تقه لای ا سوسیالیسم که در آن، جامعه ای بی طبقه پدید خواهد آمد. با این حال، و برخلاف تبلیغات معمول، او این جامعه را پایان بخش همه تضادها و رسیدن به آرمان شهر نمی‌دانست. اما نباید فراموش نمود که مارکس به توانایی جامعه صنعتی در بهبود وضعیت زندگی مادی مردم بسیار

خوش بین بود. و در مانیفست کمونیست هم، سرمایه داری به جای آنکه کاملاً محکوم شود، ستایش شده است؛ زیرا بورژوازی با جهان میهنی کردن دنیا، سنت هایی را که به صرف عادت بر زندگی مردم حاکم بودند به رویارویی فراخوانده، رمز و راز باورهای مذهبی را آشکار نموده و بینش های خردورزانه را جانشین آن می کند! (مارکس، ۱۳۷۷).

۳- مکتب فرانکفورت و فرهنگ عامه پسند

اما سرآمدان منتقد به تأثیر شی گشتگی انسانی در آثار مکتب فرانکفورت شاهد هستیم. مکتب فرانکفورت (مکتب انتقادی) نام مکتبی آلمانی است که در دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط ماکس هورکهایمر در قالب یک انجمن پژوهش های اجتماعی در فرانکفورت تأسیس شد. عمده فعالیت این مکتب در زمینه های مربوط به فلسفه ی علوم اجتماعی، جامعه شناسی و نظریه اجتماعی نئومارکسیستی است. این مؤسسه تحقیقات خود را بر پایه بینش کارل مارکس و زیگموند فروید از منظر اجتماعی- فلسفی در جوامع سرمایه داری، آغاز و مورد نقد و بررسی قرار داد. یکی از معروفترین تألیفات آن به نام "دیالکتیک روشنگری" اثر ماکس هورکهایمر که سالها مدیریت مکتب را به عهده داشت و همکارش تئودور آدورنو، می باشد (قادری، ۱۳۸۴؛ ریتزر، ۱۳۷۴). آنها همچنین به اثبات گرایی، جامعه شناسی (بخاطر علم گرایی آن و اینکه روش علمی را به هدف فی نفسه ای تبدیل ساخته)، جامعه نوین و همچنین فرهنگ انتقاد دارند. بیشتر کارهای مکتب انتقادی در جهت انتقاد از جامعه ی نوین و تکنولوژیک بوده است. در حالی که نظریه ی مارکسیستی اولیه بیشتر راجع به اقتصاد بوده است، مکتب انتقادی بیشتر جهت گیری معطوف به سطح فرهنگی و آنچه که واقعیت های جامعه ی سرمایه داری نوین می خواند، بوده است. اندیشمندان نظریه انتقادی نه تنها از نظریه مارکس بلکه از نظریه ی وبر نیز الهام می گیرند و تأکید آنها بر عقلانیت به عنوان جریان مسلط بر جامعه ی نوین، این تأثیر پذیری را منعکس می سازد. نظر مکتب انتقادی این است که در جامعه نوین، سرکوب ناشی از عقلانیت و تکنولوژی در جامعه صنعتی، جای استثمار اقتصادی به عنوان مساله اجتماعی غالب را گرفته است. نظریه پردازان انتقادی، انتقادهای مهمی بر آنچه که "صنعت فرهنگی" می خوانند، وارد کرده اند. یعنی بر ساختارهای عقلانی و تولید کننده اند (میکه شطی هلوژیوی ته) که فرهنگ نوین را در دست دارند. صنعت فرهنگی که همان چیزی را که معمولاً "فرهنگ توده ای" می نامند، تولید می کند، از سوی این مکتب به عنوان فرهنگ جهت داده شده، غیر

خودجوش، چیزواره و ساختگی و نه به عنوان یک چیز واقعی تعریف شده است (ریترز، ۱۳۷۴).

مکتب فرانکفورت تا حد زیادی، یک رویکرد انتقادی نظام‌مند و فراگیر به مطالعات ارتباطات همگانی و فرهنگ را آغاز و نخستین نظریه انتقادی درباره صنایع فرهنگی را تولید کرد. طی دهه ۱۹۳۰ میلادی، این مکتب رویکردی انتقادی و فرارشته‌ای به مطالعات ارتباطی و فرهنگی را بسط داد، که از نقد اقتصاد سیاسی رسانه‌ها، تحلیل متون و مطالعات مربوط به دریافت مخاطبان گرفته تا تأثیرات اجتماعی و ایدئولوژیک فرهنگ و ارتباطات توده‌ای را با هم ترکیب کرده بود. آنها اصطلاح "صنعت فرهنگ" را برای اشاره به فرایند صنعتی شدن فرهنگی که به صورت انبوه تولید می‌شد و الزامات تجاری‌ای که این نظام را به پیش می‌راند، ابداع کردند. نظریه‌پردازان انتقادی، همه مصنوعات فرهنگی را که به رسانه‌هایی توده‌ای بدل شده بودند، درون بافت تولید صنعتی، که در آن $\square\square$ های کمانج صرهنگی، فؤگی و لمی همانند هاسو سولیندا تیبوه ل ابیلی ق $\square\square$ یی‌کدن، شمتلذ رد ادن شوی لید تنوه اابه جملتن نی مذئلتد، گجلملی تردد کوا. این اظر، م کارکرد خاص صنایع فرهنگی ایجاد مشروعیت ایدئولوژیک برای صنایع و تکنولوژی سرمایه‌داری کنونی و ادغام افراد در چارچوب صورت‌بندی اجتماعی مختص به خود است. هورکهایمر معتقد است فرهنگ و ایدئولوژی بازتاب صرف زیربنای اقتصادی نیستند، بلکه عرصه‌هایی نسبتاً مستقل به شمار می‌روند. فرهنگ و ایدئولوژی نقش مهمی در تثبیت و تحکیم نظم موجود بر عهده دارند: "عناصر نظم اجتماعی کهنه به سرعت با هم جفت و جور می‌شوند... و دستگاه‌های فرهنگی قدیمی و از کار افتاده در شکل وضعیت روحی اعضای جامعه و همچنین در قالب نهادهای عینی نیروی تازه‌ای کسب می‌کنند." به اعتقاد اعضای مکتب فرانکفورت فرهنگ عامه ابزاری است برای شکل دادن و پروراندن اعضای جامعه‌ای که تحت مدیریت کلان و کل‌گرایانه و یا تمامیت خواه قرار دارند (نوذری، ۱۳۸۴).

در کنار «صنعت فرهنگ» نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت به تجزیه و تحلیل و انتقاد از پدیده‌ی دیگری هم می‌پردازند، تحت عنوان «صنعت دانش»^۱ «که کم و بیش دارای استقلال است و بیشتر به تولید دانش می‌پردازد. منظور از صنعت دانش اشاره به جریان‌هایی است که به نوعی با تولید دانش سر و کار دارند. (برای مثال دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و موسسات تحقیقاتی-پژوهشی) و به صورت ساختارهایی مستقل و خودگردان درآمد اند (نوذری، ۱۳۸۴).

پیشانی‌سند لیلی مرداد که فرهنگ بجزای تده، شوهگن ۱۳۳۱ هجری اکدهگ وره فلند مد پلر فی صیه که عمدتاً توسط ساز و کارهای بازار شکل می‌گیرند، صرفاً تقلیدی مضحک از دنیای پیرامونی نمودها و ظواهر هستند. ۱۳۳۱ هجری کاب بتاد رد ۱۳۳۱ هجری "صنعت فرهنگ" هرگونه امکان تفکر را از مخاطب سلب می‌کند. فرهنگ "عامه‌پسند" تولید شده توسط صنعت فرهنگ، اساساً فاقد هر گونه دید انتقادی است، چرا که فرآورده‌های فرهنگی را در نهایت به ۱۳۳۱ هجری برش و سوددهی تبدیل می‌کند. پروژه وسیع و فراگیر رسانه‌های جمعی در صدد اشاعه، نهادینه ساختن و تثبیت نیازهای کاذب و آگاهی کاذب در سطحی بسیار گسترده و در تمامی سطوح جامعه است. حتی در این میان ۱۳۳۱ هجری کوشه-شکری رسم، هنها ژ ارون دهی تشوید مو ا چار فر ا خودبیگانگی میشوند و به صورت ۱۳۳۱ هجری کف صرضه عی مواد .

هربرت مارکوزه به عنوان یکی از مؤثرترین اندیشمندان مکتب انتقادی، در کتاب (انسان تک‌ساحتی) که به سال ۱۹۶۴ به رشته تحریر درآورد، سلطه و استیلای تکنولوژی‌های مدرن بر انسان را به چالش می‌کشد و تک‌بعدی شدن خرد، جامعه و انسان را نتیجه منطقی مدرنیته در تمام ابعاد آن می‌داند؛ امری که (انسان تک‌ساحتی) را بازتولید می‌کند. در این کتاب سعی نویسنده جهت برجسته کردن معایب و خلأهای جامعه صنعتی است که با انتقاد از جامعه سرمایه داری که ویژگی آن تکنولوژی‌زدگی است پرداخته است (مارکوزه، ۱۳۵۰).

از دیگر محققان منتقد تکنولوژی در اندیشه غربی هابرماس است که با اشاره به آنچه که در جامعه مدرن بر آمده از فضای صنعتی و تکنولوژیک است وجهی سرکوبگرانه وجود دارد که عبارت است از حاکمیت عقلیت مدرن؛ و این موضوع سبب شده تا همه چیز به مناسبت‌های وسیله و هدف فروکاسته می‌شود و زندگی انسانی چیزی جز ماشینی شدن و یا ابزاری زندگی کردن نیست. این همان چیزی است که به عقل‌ابزاری معروف شده است. در واقع عقل‌ابزاری جانشین برخوردار جادویی سنت با طبیعت شده است. هابرماس می‌گوید در جامعه مدرن سرمایه‌داری این‌گونه عقلیت بر همه شئون زندگی سایه افکنده است (هابرماس، ۱۳۸۸). مکانیسم‌های غیر شخصی مثل عوامل بازار و کارایی دیوان ۱۳۳۱ هجری کامل سهدده مدرنیته هت ، او طر رندلنی اار تحت الشعاع خود قرار داده است و در واقع یک وجه عقلیت، سایر وجوه را سرکوب کرده است. هابرماس این وضع را تحت عنوان استعمار سپهرزیست آدمیان از سوی نظام‌های سامانمند و غیر شخصی می‌نامد. دیگر اندیشمندی که به معایب و تأثیرات مدرنیته و زندگی ماشینی پرداخته فوکو می باشد که با بحث از قدرت و چگونگی شکل‌گیری منابع قدرت به توصیف

و تأثیر تکنولوژی بر جامعه می‌پردازد و با بیان استفاده علم و فناوری و دانش بر ای تولید قدرت به تأثیر مدرنیته پرداخته اما بیش از اینکه به بیان تأثیرات تکنولوژی بر جامعه را مورد مطالعه قرار دهد به ریشه تکنولوژی که دانش است در مدار مباحث خود قرار داده است. این اندیشمند معاصر در آثارش کوشیده است تا به بازنمایشی رابطه ی علم و قدرت و ارزیابی انتقادی علم به ویژه علوم انسانی جدید و علوم اجتماعی رایج بپردازد. از نظر وی دانش و قدرت رابطه ای متقابل دارند. وی معتقد است دانش هم ایجادکننده ی قدرت و هم پیامد قدرت است. از دیدگاه وی علوم انسانی جدید زمینه ی کنترل و نظارت هر چه بیشتر و به عبارتی سلطه ی هر چه بیشتر تکنولوژی را فراهم آورده است (بشریه، ۱۳۷۴).

تا بدین جا با نگاهی اجمالی به نظریات منتقد به جامعه صنعتی و تکنولوژی زده پرداخته شد در بخش بعد این پژوهش سعی در ارائه راهی برای مقابله با اثرات مخرب جامعه صنعتی بر می‌آییم.

استفاده از فرهنگ ایرانی - اسلامی برای مقابله با آثار منفی جامعه صنعتی

از آنجایی که براساس نظریه های ارایه شده در باب تمدن اسلامی، وظیفه انقلاب اسلامی پس از دستیابی به «حکومت اسلامی»، تشکیل «دولت اسلامی» است تا در این دولت پایه‌های «تمدن نوین اسلامی» پی‌ریزی شده و به تدریج با انحلال مدرنیته که کاستیهای آن در - بدله بشماره ا شد و مظاهر آن، این تمدن محقق شود. از این روی مهم‌ترین پرسشی که در راه تشکیل دولت اسلامی با آن روبه‌رو می‌شود این است که «آیا اسلام ظرفیت رویارویی فعال با مدرنیته و مظاهر آن، از جمله تکنولوژی به عنوان گسترده‌ترین و مناسب‌ترین زمینه بسط مدرنیته، را دارد یا خیر، و با فرض وجود این ظرفیت در متن تعالیم اسلام، بسترهای این ظرفیت کدامند؟ برای پاسخ به این پرسش با بهره‌گیری از شاخصهای فرهنگ اسلامی - ایرانی پاسخی ارایه می‌گردد.

۱- اسلام و مدرنیسیون

برای پاسخگویی به پرسشهای ارایه شده ابتدا تکلیف اسلام با مدرنیته و صنعت باید مشخص گردد. با کنکاشی در متون اسلامی، نظر اسلام درباره تکنولوژی را می‌شود چند جور بررسی کرد: یکی از آن جهت که تکنولوژی علم است، و نظر اسلام را در باب علم دانست، دوم آن که نظر به خود اسلام کرد که «اسلام چگونه دینی است؟ چه هدفهایی دارد؟ و چگونه جامعه ای را می‌خواهد؟ قلمرو دین چه اندازه وسعت دارد، آیا دامنه دستورهای این دین در همه شئون

حیاتی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بشر نظر دارد و در همه آن‌ها منظور و هدفهائی دارد که باید تامین گردد (مطهری، ۱۳۵۷). دیدگاه اسلام نسبت به علم این است که «از قدیم‌ترین زمانی که کتب اسلامی تدوین شده در ردیف سایر دستوره‌های اسلامی مثل نماز و روزه بابی هم تحت عنوان «باب وجوب طلب العلم» (و باب فضل العلم) (کلینی، ۱۳۸۸) باز شده و علم بعنوان یکی از فرائض شناخته شده است» (مطهری، ۱۳۵۷) از دوره طفولیت این ندای پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله آتش گر هسلماذ و د بوست «هلبلبو العلم الموطئ له» طلب دانش کنید ولو این که برای دست‌یابی آن نیاز باشد که به چین سفر کنید. «چین به عنوان دورترین نقطه و یا به اعتبار این که در آن ایام یکی از مراکز علم و صنعت جهان بوده یاد شده است (بهر حال) هر علمی که متضمن فائده و اثری باشد و آن فائده و اثر را اسلام برسمیت بشناسد یعنی آن اثر را اثر خوب و مفید بداند، آن علم از نظر اسلام خوب و مورد توصیه و تشویق است.» (مطهری، ۱۳۵۷). اسلام در اثر تشویق مسلمین به علم و ترویج نشاط حیاتی، روح معاضدت و همکاری و تعامل و تساهل را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد و در مقابل رهبانیت کلیسا، که ترک و انزوا را توجیه می‌کرد با توصیه مسلمین به «راه و سطر» توسعه و تکامل صنعت و علم انسانی را تسهیل کرد (حکیمی، ۱۳۵۷) از سوی دیگر «قرآن مسائلی را به عنوان مطالعه و تفکر پیشنهاد می‌کند، این موضوعات همانهاست که نتیجه مطالعه آن‌ها همین علوم طبیعی و ریاضی و زیستی و تاریخی و غیره است که امروز در دنیا می‌بینیم.» (مطهری، ۱۳۵۷) و به گفته استاد احمد آرام: در کتاب آسمانی دین حنیفی که تشرف آن را داریم هر جا مناسبتی پیش می‌آمده، آدمی به اندیشیدن و بهره جستن از خرد خویش برای پی بردن به اسرار جهان دعوت شده است. آنهم «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» «فانظرو» و نظایر فراوان اینها که در قرآن کریم آمده همه دستورهایی است که افراد اسلام را به تفکر و تدبیر در هر چه آفریده شده است، می‌خواند و این خود آغاز علم و دانش است (حکیمی، ۱۳۵۷) در حوزه اسلام از همان آغاز، روحیه جویایی علم و منش عقلی تقویت گشت و اینهم راه را برای پیدایش علوم و قواعد و زبانی که بتوان با آن مسائل و مباحث اندیشه‌ای را در میان نهاد، باز کرد (حکیمی، ۱۳۵۷).

تاریخ زندگانی انبیاء گذشته نیز شاهدی است گویا که دین هیچ وقت با دانش فنی و صنعت مخالف نبود بلکه خود انبیاء از این دانش بهره مند بودند و از آن استفاده و امرار معاش می‌کردند و به دیگران تعلیم می‌دادند که ما در این جا شواهدی را نقل می‌کنیم.

الف) به نوح وحی می‌شود (هود/۳۷). که با کمک غیبی و رهنمود الهام بخش خدا کشتی بسازد، نوح - علیه السلام - طبق این آیات شریفه از پیشکسوتان جریان استفاده صحیح از علم و صنعت به شمار می‌آید «و صنعت کشتی سازی نوح - علیه السلام - الگویی برای ساخت و پرداخت هرگونه وسایل نقلیه دریایی و زیردریایی به طور خاص اعم از وسیله نقل مسافر، بار و مانند آن و نیز وسایل نقلی زمینی و هوایی به طور عام می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۵۷).

ب) حضرت داود پدر سلیمان - علیهما السلام - از امکانات مناسبی متنعم بود و مأمور بود که صنعت زره بافی (انبیا/۸۰) را ارائه کند او زره‌های وسیع، حلقه‌های هندسی شده و روزنه‌های هم اندازه و متناسب می‌ساخت تا انسان با پوشش آن در جنگ‌ها از صدمه تیر و نیزه محفوظ بماند. «این صفت الگویی برای ساختن هرگونه وسایل دفاعی است خواه در برابر تیر و مانند آن و خواه در قبال سموم شیمیایی و نظایر آن (جوادی آملی، ۱۳۵۷).

ج) حضرت سلیمان (علیه السلام) از امکانات فراوانی برخوردار بود و قرآن کریم نحوه استفاده او را از وسایل صنعتی آن روزگار را در سوره سبأ (سبأ/۱۲ و ۱۳) بازگو می‌کند. و می‌فرماید که کارگزاران نظام اسلامی حضرت سلیمان - علیه السلام - هم در صنعت معماری، بناهای بلند و قصرهای منیع می‌ساختند و هم در صنعت نقاشی و هنر، تمثال را با زیبایی ترسیم می‌کردند تا ضمن تشویق به هنر و ارضای غریزه هنرجویی، روش بهره برداری درست را ارائه نمایند. و نیز در صنعت فلز کاری، ظروف مورد نیاز فردی و جمعی را می‌ساختند تا در طی هنرآموزی، وسائل رفاهی را فراهم نمایند و آیین بهزیستی را در سایه تأمین لوازم ضروری زندگی بیاموزند (جوادی آملی، ۱۳۵۷) قصر ظریف شیشه‌ای حضرت سلیمان، هم شاهد بر پیشرفت صنعت معماری، هنری و صنعتی آن عصر است و هم شاهد بر این‌که «لیاء» از آن استفاده می‌کردند. «صنعت معماری و کارهای دستی و ظرایف هنری و ساختن ظروف فلزی سلیمان - علیه السلام - نمونه‌ای برای ساختن هرگونه لوازم زندگی که نیازمندیهای فردی یا گروهی و همچنین نیازمند یهای هنری و ادبی به آن برطرف می‌گردد (نمل/۴۴).

د) ذوالقرنین «از تمام امکانات لازم بهره‌مند بود و کارهای قابل توجهی کرد که یکی از آن‌ها ساختن سد عظیم نفوذ ناپذیر بود (کهف/۹۶). که بر اثر ارتفاع و صاف بودن قابل فتح نبود و بر اثر استواری و استحکام، قابل سوراخ نمودن نبود زیرا آن سد عظیم فلزی بود که از پاره‌های آهن و مس گداخته ساخته شده بود (جوادی آملی، ۱۳۵۷). در نهایت می‌توان به چند نتیجه رسید:

الف) اصل فرایند صنعتی در دین ممدوح و مورد ترغیب می‌باشد .
 ب) لزوم استفاده صحیح (از صنعت و تکنولوژی خواست قرآن است و بهره برداری از آن در امور تخریبی تهاجمی، سوزنده، کشنده و تباہ کننده، زمین یا دریا، هوا، گیاهان، جانوران، انسانها، مناطق معمور ویا... هرگز روانیست).

ج) مهمترین بهره‌درست از صنایع پیشرفته هر عصر عبارت از تأمین نیازهای علمی و عملی مردم آن عصر می‌باشد .

د) آنچه که در این نمودارها ذکر شده جنبه تمثیل دارد نه تعیین یعنی مثال بهره صحیح در قرآن بازگو شد نه آن‌که استفاده درست منحصر در همین چند مورد می‌باشد.

بنابراین از مجموعه این نمودارها می‌توان خط مشی دین را درباره بهره‌برداری از صنایع و تکنولوژی استنباط نمود که استفاده از تکنولوژی در تمام امور سازنده و سودمند رواست. اما نکته قابل ملاحظه اینکه تکنولوژی که عاری از نوعی صنعت فرهنگی باشد حال اینکه در تکنولوژی امروز نوعی تهاجم فرهنگی نیز به همراه خود به ارمغان می‌آورد و برای مقابله با چنین تهاجم فرهنگی با استفاده از الگوی ایرانی-اسلامی به بهره برداری از تکنولوژی پرداخته می‌شود. توضیح بیشتر در قسمت بعد خواهد آمد.

۲- تکنولوژی در ایران تهاجم فرهنگی یا تقابل فرهنگی

تفاوت عمده‌ی تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی در این است که در تهاجم، برای فرهنگ مورد هجوم امکان انتخاب وجود ندارد. جلوه‌های تهاجم فرهنگی را می‌توان به دو دسته‌ی بیرونی، همچون: تلاش برای دین‌زدایی، ایجاد روحیه‌ی خودباختگی فرهنگی، ترویج افکار و اندیشه‌های غربی و ...؛ و درونی همچون: عقب‌ماندگی علمی و صنعتی، فقر اقتصادی، غفلت کارگزاران فرهنگی و ... تقسیم کرد. در عصر حاضر که نظام سرمایه‌داری به سرپرستی آمریکا، با تک‌قطبی شدن جهان و فروپاشی رژیم شوروی سابق، یکه‌تاز عرصه‌ی جهانی شده‌است، به شکل‌های مختلف می‌کوشد تا نظرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را به تمام کشورهای جهان تحمیل کند. در این میان فرهنگ اسلامی توانسته است در صد سال اخیر در برابر این هجوم مقاومت و اصالت خود را حفظ کند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران سبب شده است که سلطه‌گران بیش‌تر از آن جهت خوفناک باشند که قدرت جدید مقابل منافع نامشروع آنان، یک گروه سیاسی - مذهبی به نام جهان اسلام باشد؛ قدرتی که از نظر فرهنگی با داشتن

ارزش‌های قوی، نظیر خداپرستی، ظلم‌ستیزی، نوع‌دوستی، برادری، مساوات و عدل، می‌تواند در برابر فرهنگ غربی قد علم کند؛

کشورهای غربی معمولاً تجریل اقتصاد مودخارا بنویسند عبلغ تدهی، موج یکونولژی، ترویج زبان، انجمن‌های خیریه، ترویج بهداشت، سوادآموزی به عبارت دیگر، به نام سیاست‌های فرهنگی و فرهنگ‌پذیری انجام می‌دهند. هرچند نمی‌توان این عناوین را از نظر نوع‌دوستی و انسانیت مورد تردید قرار داد، ولی تاریخچه‌ی این روابط و خدمات نشان داده است که این برنامه‌ریزی‌های دقیق، در جهت رشد و بالندگی فرهنگ این کشورها نبوده بلکه زمینه‌ی اسارت کامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان را فراهم ساخته است (روح‌آزمینی، ۱۳۷۱: ۲۱). عمل (جای‌گزینی فرهنگ بیگانه با فرهنگ خودی) به شکلی هوشیارانه که نتواند یک ملت و جامعه را نسبت به فرهنگ خود بیگانه، و مطیع‌گرایز بیگانگان کند، عمدتاً "تهاجم فرهنگی" محسوب می‌شود. دانشمندان غربی نیز به این واقعیت اذعان دارند. اتوکلاین برگ؛ یکی از روان‌شناسان اجتماعی غربی، در این زمینه می‌نویسد: حتی در جریان پیاده کردن برنامه‌های بلندنظرانه و آزادمنشانه، چون کمک به همکاری فنی نیز نگرش استعماری و سایر اشکال استثمار متجلی است؛ مثلاً کشوری که کمک‌های فنی به دیگری ارائه می‌دهد این انتظار را دارد بگه کشور دریافت‌دارنده‌ی کمک، معیارها و الگوهای وی را برگزیند (روح‌آزمینی، ۱۳۷۱: ۲۱). اما عوامل تهاجم فرهنگی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) عوامل برون‌زا: زمینه‌ها، عناصر و ابزاری که به نحوی ردپای کشورهای خارجی (غربی) در آنها دیده می‌شود عوامل برون‌زا هستند؛ از جمله: اعزام مستشرقین، تلاش برای دین‌زدایی از طرق مختلف، ایجاد روحیه‌ی خودباختگی فرهنگی، صدور تکنولوژی خاص، ساخت و فروش وسایل ارتباطی، نظیر ماهواره و ویدئو و ...

ب) عوامل درون‌زا: زمینه‌ها، عناصر و ابزاری که ریشه‌ی داخلی داشته و غیرمستقیم یا مستقیم به پذیرش تهاجم فرهنگی از خارج به داخل کمک می‌کنند عوامل درون‌زا هستند؛ از جمله: زمینه‌هایی هم‌چون بیکاری، فقر اقتصادی، نابه‌سامانی خانوادگی، غفلت مسئولین فرهنگی و اجتماعی و ناآگاهی جوانان و نوجوانان و ... (مسگرنژاد، ۱۳۷۳).

۳- تکنولوژی ابزاری برای تهاجم فرهنگی

مهاجمان فرهنگی مسائل و مفاهیم مورد نظر خود را به تدریج از طریق وسایل و ابزارهای گوناگونی ترویج می‌کنند. مهم‌ترین ابزار مورد استفاده در تهاجم فرهنگی عبارت‌اند از:

۱- آموزش، زبان، ترجمه و اصطلاحات: آموزش به سبک غربی یکی از روش‌های استعماری نفوذ در کشورهای جهان سوم بوده است (شفیعی سروستانی، ۱۳۷۲)؛ یکی از کارکردهای پنهان این برنامه‌های آموزشی که در ظاهر به منظور پیشرفت علمی در این کشورها اجرا شده، زمینه‌سازی برای پذیرش فرهنگ بیگانه و برتر جلوه دادن آن و انهدام فرهنگ ملی بوده است (قائم مقامی، ۱۳۵۶).

۲- تبلیغات گسترده از طریق تکنولوژی ارتباطات: وسایل ارتباط جمعی به دلیل ویژگی‌هایی که برای آن برشمرده‌اند بسیار مورد توجه عاملان تهاجم فرهنگی قرار می‌گیرد؛ از جمله: پوشش فراگیر، فرامحیطی بودن، چندحسی بودن، قابلیت آموزش غیرتخیلی داشتن، قابلیت تطابق داشتن با فهم عوام و فرازمان بودن.

وسایل ارتباطی با قابلیت‌ها و ویژگی‌های مخصوص به خود، هنگامی که در دست تشکیلاتی قرار می‌گیرد که هدفی جز تخریب فرهنگ یک قوم و جایگزینی آن با فرهنگ سلطه‌گر و استعماری ندارد، تبدیل به ابزار و عامل خطرناکی در جهت هجوم فرهنگی می‌شود. متأسفانه این ابزار شمشیر دو لبه‌ای است که استکبار جهانی لبه‌ی مخرب و فسادانگیز آن را برای قطع ریشه‌های فرهنگی یک قوم به کار می‌گیرد (افتخاری، ۱۳۷۷).

۳- گترویح □□های کسکی طه رفی م وگوهی لاجمل ترلی

۴- استقراض خارجی و اعطای امتیازات به بیگانگان بدون در نظر گرفتن منافع ملی کشور برای صنعتی کردن کشور مقصد (صلاحی، ۱۳۸۶).

۴- راه‌های مقابله با تهاجم فرهنگی پنهان در مدرنیته شدن جوامع

بی‌تردید امروزه اکثر کشورها در پی آن هستند که راهکارهایی بیندیشند تا از تخریب و تضعیف فرهنگ خود از طریق فرهنگ پنهان شده در صنعت صادره از غرب بکاهند؛ هرچند کسی منکر این واقعیت نمی‌تواند باشد که در دنیای امروز، کشورها نمی‌توانند دیواری به دور خود بکشند و از برخورد فرهنگ جامعه‌ی خود با فرهنگ‌های بیگانه، در امان باشند، زیرا تکنولوژیها، هم‌چون ماهواره‌ها و اینترنت، مردم دنیا را در جریان آخرین پیشرفت‌ها، مدها، ساخته‌ها... قرار می‌دهند. برای مقابله و مبارزه با "تهاجم فرهنگی" راه‌های بسیار زیادی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ذکر شده که هر کدام دارای اهمیت خاص خود است. اما عناوین زیر اهم توصیه‌ها و راه‌حل‌هایی است که در این مقوله قرار دارند:

الف) شناخت دقیق و همه جانبه‌ی تهاجم فرهنگی: در این رابطه داوری اردکانی عقیده دارد: "بدون این که ما در برابر تهاجم فرهنگی غرب تسلیم شویم، تا ندانیم که تهاجم از کجا آغاز شده و چه هدفی دارد و سلاحش چیست، چگونه می‌توانیم در برابر آن بایستیم؟ من نگفتم که تهاجم فرهنگی مهم نیست؛ بلکه سخن این بود که چون این تهاجم جز در موارد خاص دانسته نیست، نسخه‌ی علاج قطعی برای آن نمی‌توان نوشت" (داوری اردکانی، ۱۳۷۹).

ب) شناخت دقیق و کامل فرهنگ اسلامی و ملی: گام دوم در مبارزه با تهاجم فرهنگی شناخت فرهنگ غنی اسلامی و عناصر فرهنگی آن است؛ علاوه بر این باید عناصر مقبول فرهنگ ملی و آداب و رسوم اجتماعی، ذخایر فرهنگی با ارزش تلقی شده و زنده نگه داشته شوند (فیاض، ۱۳۷۲).

ج) اصلاحات علمی و اقتصادی: برنامه‌ریزی در جهت پیشرفت همه‌جانبه‌ی کشور و تبدیل آن به یکی از کشورهای بزرگ علمی و صنعتی و مستقل از جهت تأمین نیازهای علمی مورد نیاز و فراهم آوردن زمینه‌های رفع نیازهای اقتصادی جامعه، به ویژه نیازهای جسمی و روحی نسل جوان از قبیل تحصیلات کافی، شغل مناسب، امکانات تشکیل خانواده، امکانات گذراندن مناسب اوقات فراغت مانند امکانات ورزشی و ... بیش‌ترین نقش را در تثبیت فرهنگ ملی و مصونیت در برابر فرهنگ مهاجم دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۶).

نتیجه‌گیری

آنچه در مجموع می‌توان به آن دست یافت این است ایران اسلامی که بر اساس نظم نوین جهانی، در مواجهه با مدرنیته غربی که در نهان خود نوعی فرهنگ غربی را می‌پروراند با نوعی تهاجم فرهنگی روبرو است. لذا به منظور مقابله با این هجوم، باید تمام ترفندها و حیل‌های فرهنگ مهاجم که به وسیله تکنولوژی صدور میابد رانشناخت و سپس ابزار کافی برای مقابله با آن فراهم نمود. همانطور که در پژوهش حاضر مشاهده گردید، با قدرتمند نمودن زیرساختها و ابزار و تکنولوژی بومی می‌توان به مبارزه در این میدان پرداخت. به عبارتی با تولیدات صنعتی و فرهنگی متناسب با فرهنگ ملی و دینی و استفاده از نیروهای متعهد و دلبسته به کشور در ساخت این تولیدات کمک گرفت؛ و سپس با بهترین روش‌ها این تولیدات را به جوانان عرضه کرد. علاوه بر این به جای آن که بخواهیم در برابر تهاجمات غرب به صورت تدافعی عمل کنیم، از قبل ریشه های صنعتی و فرهنگی خود را قوی سازیم و حالتی تهاجمی به خود بگیریم. چون

علت اصلی ورود تکنولوژی و فرهنگ غربی که وسیله ای برای ایجاد مدرنیته غربی در کشور ما است، عدم توسعه در زمینه‌های فنی، اقتصادی و سیاسی عنوان می‌شود. قشر جوان که معمولاً آسیب‌پذیرترین اقشار در برابر تهاجم فرهنگی هستند، باید مورد توجه بیش‌تری قرار گیرند و تأمین نیازهای جسمی و روحی آنان در اولویت‌های اول برنامه‌های کلان کشور باشد. نمونه‌ای از این فرهنگ‌ها در زندگی خود پیاده کنند و در عمل نشان دهند، پایداری به ارزش‌های اسلامی و ملی است.

منابع

قرآن کریم.

افتخاری، اصغر (۱۳۷۷)، سیاست، دین، فرهنگ: مطالعات بین رشته‌ای، تهران دانشگاه امام صادق، صص ۱۹۰-۱۹۵.

بشریه، حسین (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.

جوادی آملی، بدیع‌الزمان (۱۳۷۵)، ملامت‌های امام احمدی‌نژاد، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۷۳۴.

حکیمی، محمد رضا (۱۳۵۷)، دانش مسلمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۶۵.

چادگر، دین‌محمد (۱۳۸۱)، تاریخ و فلسفه تمدن اسلامی، هفت انتشارات قندهار، قم، صص ۳۳۴.

داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹)، تبادل فرهنگی و فرهنگ جهانی غربی، درباره غرب، چاپ اول، تهران: هرمس، ۱۳۷۹، صص ۸۷.

داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴)، فلسفه در بحران، تهران، انتشارات امیرکبیر، صص ۱۳۶.

زوح‌مینی، محمود (۱۳۷۵)، میه زهرنگ فنی، شویلی پدیش، پل چوم، سهرل انتشارات عطار، صص ۱۰۱.

ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، انتشارات علمی، صص ۲۰۰.

زیباکلام، صادق (۱۳۹۰)، پنجگفتار در باب حکومت، فصل پنجم: اندیشه سیاسی کارل مارکس، صص ۱۳۵.

شفیعی سروستانی، اسماعیل (۱۳۷۲)، تهاجم فرهنگی و نقش تاریخی روشنفکران، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات کیهان، صص ۷۲.

- صلاحی، جاوید (۱۳۸۶)، تهاجم فرهنگی و مقابله با آن، گزارش تحقیقاتی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- فیاض، محمدسعید (۱۳۷۲)، درآمدی بر تهاجم فرهنگی غرب، مرکز مطالعات اسلامی، تهران: معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۳۴۶-۳۴۴.
- قادری، حاتم (۱۳۷۹)، اندیشه سیاسی غرب در قرن ۲۰، انتشارات سمت، ص: ۱۱۲.
- قانع‌ی راد، محمدمین (۱۳۸۳)، تعاملات و ارتباطات در جامعه‌ی علمی، بررسی موردی در رشته‌ی علوم اجتماعی، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، ص ۴۵.
- قائم مقامی، فرهنگ (۱۳۵۶)، آموزش یا استعمار فرهنگی، چاپ سوم، تهران: انتشارات جاویدان، صص: ۲۳۴-۲۴۴.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۸)، اصول کافی، انتشارات دارالحدیث، ج ۱، ص ۲۵۱.
- مارکس، کارل (۱۳۷۷)، دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر آگاه، ص ۶۹.
- مارکوزه، هربرت (۱۹۷۹) (۱۳۵۰)، ترجمه محسن مویدی، انتشارات امیر کبیر.
- متولی، فرشاد (۱۳۸۲)، کاربرد GIS در مدیریت بحران، مجموعه مقالات نخستین جشنواره مهندسی محیط زیست، جلد دوم، تهران، آذرماه ۱۳۸۲، صفحات ۱۷۲-۱۷۹.
- مسگرنژاد، جلیل (۱۳۷۳)، جایگاه ادبیات و علوم ادبی در بازداری تهاجم فرهنگی، مجموعه مقالات مفسران کهاجم توهنگی، فلئسگاه دلا مه عبلطبلجی .
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۶)، تهاجم فرهنگی، تحقیق عبدالجواد ابراهیمی، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، صص ۱۲۹-۱۶۹.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، بیست گفتار، تهران، انتشارات صدرا، ص ۲۲۰.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۴)، نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی، نشر آگه، ص ۲۶۳.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۸)، دگرگونی ساختار حوزه عمومی (۱۹۵۹)، ترجمه جمال محمدی، نشر افکار، چاپ سوم.
- و نگارش، حمید (۱۳۸۰)، هویت دینی و انقطاع فرهنگی، چ اول، قم: نهاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه، مرکز تحقیقات اسلامی.

Robert Britton. "How Dialectics Runs Aground: The Antinomies of Arthur's Dialectic of Capital." *Historical Materialism*. Vol 13:2 (2005), pp. 167-187.

Tubigen (Mohr), Gesammelte Aufsätze zur Soziologie and Soziolpolitik,
1942, p. 419.